**بسم الله الرحمن الرحیم**

**فتح سیاسی و غفران ذنب سیاسی در قرآن**

**مقدمه**

در ابتدای سوره فتح خداوند متعال خبر از فتحی می­دهد (فتحنا)که به خود نسبت داده و مفعولٌ به آن را ذکر نکرده است. از این رو به روشنی بیان نشده که چه چیزی را خداوند متعال برای پیامبر گرامیش فتح کرده است. از طرف دیگر بلافاصله بوسیله فعل مضارع(لیغفر) علت یا هدف این فتح را غفرانی قرار داده است که در آینده محقق خواهد شد. همچنین نسبت ذنبی به رسول الله(ص) داده شده است که روشن شدن مراد از این ذنب و آمرزش آن، تلاش مفسران زیادی را به خود مشغول داشته است. چرا که این آیه از چهار ناحیه ابهام دارد:1- مراد از فتح 2- مراد از ذنب 3- مراد از غفران ذنب 4- کیفیت ارتباط فتح در صدر آیه با غفران ذنب.

مفسران فریقین تفاسیر مختلفی از آیه ارایه کرده­اند، که به طور اختصار به آنها اشاره می­کنیم: 1- غفران ذنب شخص رسول الله (ص) به معنای عرفی آن. (آلوسی،1415،ص.245 ؛ ابن کثیر،1419،ص.304 ؛ زمخشری،1407،ص.333 ؛ ماوردی،بی­تا،ص.310)2- غفران ذنوب امت پیامبر(ص) و یا شیعیان حضرت علی(ع)( بحرانی،1415،ص.578 و ص.86 ؛ فیض کاشانی،1415،ص.37و38) 3- همه کوتاهی های رسول الله(ص)(بیضاوی،1418،ص.126) 4- گناه هایی که قوم رسول الله (ص) نسبت به او انجام دادند. (ابن ادریس،1409،ص.265 ؛ شیبانی،1413،ص.33) 5- نمازگزار نبودن در ازل یا ابد. (نظام الاعرج،1416،ص.144).6- ترک افضل یا صغایر(ابوالسعود،1983، ص104 ؛ طبرانى،2008،ص.49 ) 7- این أِخبار غفران ذنب به پیامبر(ص) جهت شرافت دادن و تعظیم حضرت است گرچه ذنبی نباشد. (ثعالبى،1418،ص: 249 ؛مجلسی،بی­تا،ص.25 ) 8- ترمیم گداخته شدن رسول الله(ص) از دیدن انحرافات و عدم توان بر اصلاح آنها. (کرمی،1402ص.217) 9- آمرزش گناهانی که رسول خدا(ص) خود آنها را برای خود گناه محسوب میکرد به خاطر شدت حبّ و خوف او از خدای متعال. (شعراوى،1991، 6521 ) 10- از میان بردن خيالاتى كه درباره توفيق و پيشرفت اسلام بقلب مبارك آن­حضرت راه مي­يافت كه آيا اين دين پيش ميرود و گاهی موجب تنگی سینه حضرت می­شد. (قرشی،1371،ص. 25و 2). متاسفانه در هیچ یک از موارد ذکر شده، مفسران نتوانسته­اند ارتباط معنادار و معقولی را بین فتح در صدر آیه و غفران ذنب در ادامه آن، برقرار نماید.

به نظر می­رسد برای روشن شدن ابهامات این آیه ابتدا باید مراد از لام در (لیغفر) را روشن کرد تا نسبت و چگونگی تعلق صدر و ذیل آیه با یکدیگر روشن شود.

# دیدگاه مفسران در لام (لیغفر):در این زمینه مفسران چهار نظر متفاوت ارائه کرده­اند.

* 1. **لام قسم:** به معنای " ليغفرن لك الله" هر آینه مطمئنا خداوند تو را میآمرزد. (قرطبي،1364،ص. 262) نقد این نظر:اولا، ذنب بر معنای عرفی حمل شده و غفران ذنب ارتباط معنایی خود را با فتح از دست می­دهد.ثانیا، لام قسم مکسور نمی­شود و ما بعدش را منصوب نمی­کند. ثالثا، اگر چنین چیزی جایز بود، باید بتوان گفت : (لِیقوم زید) به معنای (لَیقومنّ) و یا و الله لِيقومَ، و لا بالله لِيخرجَ زيد، باكسر لام و حذف نون، وباقی ماندن فتحه فعل درحالی که گفتن چنین چیزی جایز نیست و از اساس شنیده نشده است .( ابوحیان،1420،ص. 484 ؛ سمین،1414،ص. 201 )
  2. **لام صیروره ( لام عاقبت ؛لام مئال) :** در این صورت فتح علامت مغفرت است نه علت آن؛بدین معنی **که: «همانا خدای متعال برای تو فتحی کرد تا علامتی باشد برای این که او تو را آمرزیده است.»** (ثعالبى،1418،ص.249 ؛ **حدادی**،1408،ص.417). میبدی(1371) **نیز گرچه لام را برای غایت دانسته اما تاویل این لام را مستانف می­داند به این معنا که (فتح لک فتحا و هو یغفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر)(ص.**207**) نقد این نظر: اول اینکه: معنای استیناف برای لام در هیچ یک از کتب نحوی مطرح نشده است. دوم اینکه:دارنده این دیدگاه نیز ذنب را بر معنای عرفی آن حمل کرده و در نتیجه آن، غفران را نیز متناسب با آن می­داند و فتح تنها ارتباطی که با غفران ذنب دارد اینست که علامت است برای بخشیده شدن آن ذنب.سوم اینکه:دانشمندان بصره و تابعان آنها همچون زمخشری وجود چنین لامی را از اساس انکار کرده­اند.** (ابن هشام ،1410،ص.214) چهارم اینکه: بر فرض وجود لام عاقبت، باید مدخول لام عاقبت موضوعی باشد که امر در نهایت به آن منتهی شود. (یعنی فتح مکه در نهایت به آمرزش گناهان حضرت رسول خداصلی الله علیه و آله منتهی شود) و این یعنی اثبات گناهانی برای پیامبر خدا در برهه­ای از زمان که آمرزیده نشده بود و خداوند وعده آمرزش آن را بعد از فتح می دهد.بنابراین چنین دیدگاهی نه تنها گناهانی را به رسول الله (ص) نسبت می­دهد بلکه غفران آن را به آینده موکول می­کند.(رحمان ستایش،1395،ص.18و 19)

**لام به معنای (کی) غایت:** که در این صورت ما بعد لام (غفران ذنب ) هدف و مقصد می­شود برای ماقبل آن. مفسران در این مورد نیز تفاسیر و معانی مختلفی ارایه نموده­اند :

برخی گفته اند: این لام غایت ، بر تمام امور چهار گانه غفران و اتمام نعمت و هدایت به صراط مستقیم و نصر عزیز که بعد از لام ذکر شده و با حرف واو بر یکدیگر عطف شده اند، وارد است . بنابراین دیگر مغفرت به تنهایی سبب و علت براي فتح نیست. ( زمخشری،1407،ص. 332) نقد این دیدگاه: ظاهر اینست که مدخول لام علت باشد برای فتح نه اینکه (فتح) علت باشد برای غفران و ما بعد آن . آلوسی (1415)در توجیه کلام زمخشری می­گوید:«بله اگر لام بر غایت وارد شود صحیح است که در مقام تعقل مابعدش علت باشد برای ماقبل، لکن در مقام تحقق و وجود، آنچه که لام به آن متعلق است(فتح) علت است برای مابعد لام (غفران)» .(ص. 245) این توجیه آلوسی زمانی پذیرفته است که اولا لام را برای غایت بدانیم در حالی­که خود آلوسی معتقد است لام برای علت است. ثانیا اگر این توجیه آلوسی صحیح باشد، باید بتوان در جمله «من زنده ماندم به علت کمک های تو » آن توجیه را نیز جاری کنیم و بگوییم:« من زنده ماندم تا تو بتوانی کمک کنی» در حالی که چنین برداشتی از این سخن صحیح نیست.

* + 1. برخی دیگر لام را تنها وارد بر غفران ذنب می­دانند و هدف از فتح را این گونه بیان می­کنند: (اِن لو کانَ) در صورتی که برای تو ذنبی باشد آمرزیده و مغفور است.(ثعالبى،1418،ص: 249) و یا از این جهت که مترتب بر تلاش پیامبر (ص) و تحمل سختی های جنگ، برای بر افراشتن کلمه الله تعالی است هدف فتح قرار گرفته است که در این صورت غفران نتیجه و جزاء جهاد رسول الله(ص) است.(ابوالسعود،1983،ص. 104 ؛جزایری،1388،ص531)
  1. **لام علت :**مفسرانی که لام را برای تعلیل دانسته­اند نیز برداشت تفسیری مختلفی از آن ارایه نموده­اند.
     1. برخی فتح را علت برای غفران و غفران را معلول و مسبَّب از فتح دانسته­اند. (طنطاوی،1997،ص.259 ؛نحاس،1421،ص.129).
     2. برخی نیز فتح را علت برای نصر عزیز دانسته­اند. با این تحلیل که: چون این نعمتها را بر پیامبر گرامی اسلام برشمرده است آن را وصل بر اعظم نعمتها کرده است. (نیشابوری،1410،ص.303 )
     3. برخی نیز در عین حالی که لام را برای تعلیل دانسته اند. غفران ذنب را معلول و مسبَّب از محذوف چون (جهاد) یا (استغفر) یا (اشکر) دانسته­اند نه سبب و علت برای فتح. پس واژه جهاد که علت است غایب است و غفران که لام بر سر آن در آمده است معلول و مسبب آنست و این را خدای متعال برای ترغیب امت در جهاد فرموده است. (محلی،1416،514) نقد این نظر: به نظر می­رسد که در اعتقاد این مفسران، (ذنب) همان معنای عرفی خود را دارد و غفران ذنب نیز به طور طبیعی باید بر اثر فعل مکلف حاصل شود، نه بواسطه (فتح )که فعل الله است بنابراین نتوانسته اند رابطه معنا داری بین غفران ذنب و فتح بر قرار کنند. از طرفی نیز ممکن است که گرایش به این دیدگاه، بخاطر مذهب کلامی ایشان باشد، که چون افعال الله را مبتنی بر اغراض و مصالح و علل نمي­دانند، (آلوسی،1415،ص.244) و از آنجا که فتح در آیه شریفه مذکور فعل الله و از روی تفضّل است و کسب عبد در آن دخالت ندارد، بنابر این نمی­تواند غفران ذنب، علت برای آن قرار گیرد. از این رو، امر تعلیل را وارونه ساخته و فتح را که بسبب جهاد و کسب عبد حاصل می­شود را علت برای آمرزش و غفران ذنب قلمداد کرده­اند. و در پاسخ به این دیدگاه باید گفت: اول این­که، این دیدگاه بر خلاف ظاهر آیه و تحمیل مذهب کلامی بر آیه شریفه است. دوّم این­که، اگر لام برای تعلیل است پس آنچه که لام بر سر آن داخل می­شود نیز علت و سبب است نه معلول و مسبَّب . بنابراین در آیه شریفه مذکور غفران ذنب، خود علت و سبب فتح است نه این­که جهاد و تلاش در راه ازاله شرک و اطاعت امر خدا موجب و علت غفران ذنب بشود.در حالی که در بیان این دیدگاه علت و معلول یا سبب و مسبَّب وارونه جلوه داده شده است.( سمین،1414،ص.159 ؛قونوی،1422،ص.56 و55) سوم اين­كه: بسياري از دانشمندان اهل سنت نيز وجود تعليل در افعال الهي را پذيرفته و ردّ آن را خروج از انصاف مي­دانند. (آلوسی،1415،ص.244) چهارم این­که: ارتباط معنا دار بین فتح( مسبَّب) و غفران ذنب(سبب) آن وجود دارد که ما به زودی بیان خواهیم کرد.
     4. برخي نيز در عين حالي كه لام را تعلیل و مدخول لام را علت براي فتح قرار داده­اند؛ لام و مدخول آن را بدل اشتمال از (لك) دانسته­اند. به این معنی که همانا ما برای تو(بخاطر غفران تو واتمام نعمت بر تو و هدایت تو و نصرت تو ) فتحی آشکار قرار دادیم. بنابراین غفران تنها برخی از علل و اغراض فتح مبین است نه همه آن و این غفران نیز غير مغفرتی است که برای سایر مجاهدین به سبب جهاد و فتح حاصل می­شود. و آن جمیع چیزهایی است که خداوند متعال سایر رسولانش را بر مثل آن مواخذه می­کند. و این غفران هم جزای اتمام همه اموریست که رسول الله(ص) برای آن مبعوث شدند.(ابن عاشور،1420،ص.123) در پاسخ و نقد این دیدگاه می­توان گفت : گرچه تمام این امور چهار گانه با واو عاطفه بر یکدیگر عطف شده اند و لام علت بر همه آنها داخل شده است بنابراین باید بتوان معنای محصل و معقولی را از دخول لام بر تک تک این امور چهار گانه نیز بدست آورد. در حالی­که حداقل بر دو مورد از آنها (ذنب به معنای عرفی) و( هدایت)ارتباط صحیحی نمی توان یافت.(رحمان ستایش،1395،ص.17)علامه طباطبایی(1390) نیز در این­باره می­گوید: اين حرف نيز بسيار بى پايه است و هيچ ارزشى ندارد، چون بخشش گناه نه علت فتح است و نه جزء علت و نه حتى به نوعى با مطالبى كه بر آن عطف شده ارتباط دارد تا بگوييم مساله آمرزش گناه با علل فتح مخلوط شده، پس هيچ مصححى نه براى اينكه به تنهايى علت معرفى شود، و نه براى اينكه با علل ديگر و ضمن آنها مخلوط شود، نيست.(ص.254)

1. **مراد از فتح :**

بعد از اینکه روشن شد لام (لیغفر) تعلیل و مدخول آن (غفران ) علت است برای فتح، اکنون برای روشن شدن ارتباط بین فتح و غفران نیز ناگزیریم از اینکه مراد از فتح را نیز روشن کنیم.

2-1- **واژه فتح در لغت**: خلیل بن احمد(بی­تا) در این باره چند معنا بیان کرده است؛ اول: (گشودن) ضد اغلاق(بستن). دوم:تصرف سرزمین دشمن. سوم: گشودن در برابر کسی که تو را طلب می کند. چهارم: داوری و حکم بین کسانی که اختلافشان را پیش تو می آورند. پنجم‏: نصرت و یاری (ذیل واژه). ابن منظور(1414) نیز علاوه بر آن، سه معنای دیگر افزوده است: 1- آب جاری بر روی زمین2- اولین باران فصلی. 3- تیغه مرکب پیکان در تیر .( ذیل واژه). راغب اصفهانی(1412) نیز می­گوید: الفَتْح‏: گشودن و برطرف كردن اشكال و ابهام از چيزى است، كه دو گونه است: اول- گشودن چيزى كه با چشم درك مي­شود. دوم- فتح يا گشودن چيزى كه با بصيرت و فهم، درك مي­شود.( ذیل واژه). مصطفوی(1368) معتقد است: اصل در معنای واژه همان گشودن است و سایر معانی نیز بر همین معنا بنا شده است.( ذیل واژه) .

2-2- **فتح در اصطلاح:**

اختلاف در معنای لغوی موجب پدیدار شدن اختلاف در برداشت تفسیری از آیه شریفه مذکور نیز شده است :

2-2-1- فتح و نصرت اسلام و مسلمین و خذلان منافقان و مشرکان به حجتهاى ظاهر عقلى و شرعى و معجزات ظاهر. (طبرسی،1372،ص.168 ؛ فخر رازی،1420،ص. 65) علامه طباطبایی(1390) در پاسخ این وجه می­گوید:« اين وجه هم هر چند در جاى خود حرف بى اشكالى است، ليكن با سياق آيات درست در نمى‏آيد»(ص.253)

2-2-2- فتح اعلام.(رازی،1408،ص.321 ؛طوسی،بی­تا،ص.312)

2-2-3- كشف و برطرف کردن غم. ( نظام الاعرج،1416،ص. 144)

2-2-4- قضا و حكم ؛ (طبرسی،1372،ص.166؛ طبری،1412،ص.42). علامه طباطبایی(1390) این وجه را بر خلاف قرائن موجود در آیه می­داند.(ص.253)

* 1. **فتح در گزارشهای اسباب نزول :**در این زمینه نیز گزارشهای متفاوتی که موجب اختلاف آراء مفسران شده است، مشاهده می­شود.
     1. بعد از نزول آیه 9 سوره احقاف؛ علي بن أبي طلحة از ابن عباس درباره آیه شریفه:« ليغفر لك الله ما تقدم من‏ ذنبك‏ و ما تأخر» می­گوید:بعد از نزول آیه شریفه:« و ما أدري ما يفعل بي و لا بكم »(احقاف/9) نازل شد. ( مقاتل،1423،ص.65 ؛ واحدی،1411،ص.398) عكرمة و حسن و قتادة نیز گفته­اند: آیه شریفه 9 سوره احقاف با این آیات سوره فتح نسخ شده است.( ابن کثیر،1419،ص.254) و همچنین عطاء از ابن عباس نقل کرده که سبب نزول آیه « إنا فتحنا لك فتحا مبينا » بعد از نزول آیه شریفه:« و ما أدري ما يفعل بي و لا بكم» بود که يهودیان گفتند: چگونه از مردی تبعیت کنیم که نمی داند خدا با او چه خواهد کرد و عاقبتش چه خواهد شد؟ پس این بر پیامبر خدا صلى الله عليه و سلم گران آمد پس این آیات سوره فتح نازل شد . (سیوطی،1404،ص.38)

نقد این گزارش؛ اول اینکه : ابن جوزی(1422) این گزارش واحدی را بخاطر عدم اسناد بی اعتبار و متن را نیز باطل می­داند، چرا که آیه 9 سوره احقاف مکی است در حالی که سوره فتح مدنی است و نمی­توانسته بعد از نزول این آیات سوره فتح، آیه مکی نازل شده باشد.(ص.125) دوم اینکه: چگونه می­توان تصور کرد که پیامبر(ص)که خداوند متعال درباره او می­فرماید:« الله أعلم حيث يجعل رسالته‏ »(الأنعام: 124) در شک باشد نسبت به این­که آیا از معذبین خواهد بود یا از مغفورین؟( فخر رازی،1420،ص.9 و 10) سوم اینکه:برخی آیات سوره احقاف را از محکمات دانسته و ورود نسخ بر آن را روا نمی­دارند.(آل غازی،1382،ص.125).

علامه طباطبایی(1390) نیز ضمن رد این گزارشها، اشکالات متعددی را بر آن بر می­شمارد که عبارت است از: اولا، آيه شريفه‏" و ما أدري ما يفعل بي و لا بكم" هيچ ارتباطى با علم غيبى كه از طريق وحى باشد ندارد، و نمى‏خواهد بگويد: من علم غيبى نسبت به آمرزش خود ندارم تا روايت بگويد: آيه سوره فتح ناسخ اين آيه است.و ثانيا، از ظاهر روايت برمى‏آيد گناهى كه آيه سوره فتح تصريح به آمرزش آن دارد، گناه به معناى مخالفت امر و نهى مولوى است، در حالى كه در تفسير سوره فتح خواهد آمد كه منظور از گناه در آن آيه چيز ديگرى است.و ثالثا، آياتى كه دلالت دارد بر اينكه مؤمنين داخل بهشت مى‏شوند بسيار زياد است، هم در سوره‏هاى مكى، و هم در سوره‏هاى مدنى، و آيه دلالتى اضافه بر دلالت ساير آيات اين باب ندارد، پس وجهى ندارد كه در روايت بگويد: اين آيه دلالت مى‏كند بر اينكه مؤمنين‏ داخل بهشت مى‏شوند و مشمول مغفرت مى‏گردند. علاوه بر اين، سوره احزاب مدتها قبل از سوره فتح نازل شده و معنا ندارد كه آيات آن، نظرى به آيات سوره فتح داشته باشد ( ص.198)

* + 1. فتح خیبر**؛** ابن أبى شيبه و ابن منذر و حاكم و ابن مردويه از أنس گزارش کرده­اند که مراد فتح خیبر است.(سیوطی،1404،ص.68) همین مطلب در روایتی از مجاهد و عوفي نیز نقل شده است.(طبرسی،1372،ص.167) لکن به نظر می­رسد دلیل این انتخاب بیشتر گزارشهای تاریخی است مبنی بر این که بعد از صلح حدیبیه فتح خیبر صورت گرفت و رسول الله (ص) غنایم خیبر را در میان اهل حدیبیه تفسیم نمود. و از دیدگاه علامه طباطبایی(1390) این وجه بر خلاف قرائن موجود در سوره است.(ص.253)
    2. فتح مکه؛ ابن مردويه از عائشه نقل کرده است که گفت: رسول الله صلى الله عليه و سلم آیه ‏( إنا فتحنا لك فتحا مبينا) را فتح مكه دانستند. (سیوطی،1404،ص.69) همچنین مسروق از عائشه، همین مطلب را نقل کرده و سدّی نیز بدان معتقد شده است. ابن جوزی(1422) در این باره می­افزاید: «برخی از کسانی که چنین نظری دارند، معتقدند در این آیه تنها وعده فتح مکه داده شده است.» (ص.125) در برخی تفاسیر روایی شیعه نیز از عیون اخبار الرضا (ع)نقل شده است که امام رضا(ع) فتح در آیه شریفه را فتح مکه دانسته است.( عروسی،1415،ص.443 ؛ بحرانی،1415،ص.82)

به نظر می­رسد این روایات ناظر به بیان سبب نزول نیستند، بلکه تنها مصداقی از فتح در آیه شریفه را بیان می­­­­­کنند. شاهد این سخن، پاسخ های اشکالی است که برخی بر این دیدگاه وارد کرده­اند مبنی بر این­که: فتح مکه در سال هشتم صورت گرفته است در حالی­که این سوره در مراجعت پیامبر خدا (ص) از حدیبیه در سال ششم هجری نازل شده است در حالی­که خدای متعال در آیه شریفه مذکور فعل ماضی (فتحنا) بکار برده است ؟ پاسخهای گوناگونی از این مساله داده شده است که در ذیل بیان می­کنیم: 1- مراد فتح مكة با غلبة و قهر است؛ چون صلح را به طور اطلاق نمی­توان فتح نامید.( طبرانى،2008،ص.49) 2- مراد از فتح قضای ازلی مبنی بر فتح مکه بعد از حديبية است، پس فعل ماضی بر معنای حقیقی خود است و خبر از قضای ازلی الهی دارد. \* (جمل،1427،ص.207) و یا مراد از آن آسان نمودن و تسهیل امر فتح مکه است که قبل از فتح رخ داده است. (آلوسی،1415،ص. 243 و 242) 3- برخی گفته­اند: ماضی به معنى مضارع است به این معنی که بزودی فتح خواهیم کرد. و تعبير به ماضي مجاز است بخاطر محقق الوقوع بودنش و این گونه خبر دادن از اصطلاحات و عادات اخبار الهی است و موجب تسلّی قلوب اصحاب بود که بی نهایت محزون بودند بخاطر تاخیر در فتح. و این از قبیل استعاره تبعیه است. و همچنین كنايه از علو شأن مخبر نیز هست. مانند:‏ أتى أمر الله فلا تستعجلوه‏ [النحل: 1].(ابن عاشور،1420،ص.122 ؛ درویش،1415،ص.233 و234 )

همان­گونه که ملاحظه شد پاسخهای گوناگون این مفسران، همگی بر پذیرش نزول این آیه در مراجعت از صلح حدیبیه اشتراک دارند و با این وجود مراد از فتح در آیه شریفه را فتح مکه می­دانند، چرا که خدای متعال به آن اخبار یا وعده داده است. از این رو تلاش دارند تا برای کاربرد فعل ماضی برای اخبار یا وعده به فتح مکه در آینده و فواید این اخبار، هر یک توجیهاتی را بیان ­کنند. لکن علامه طباطبایی(1390) این وجه را برخلاف قرائن موجود در سوره می­داند و میگوید:« قرائن موجود در سوره همگی اشاره و بلکه صراحت بر این دارد که مراد از فتح در آیه شریفه، صلح حدیبیه است.»(ص.253) مکارم شیرازی(1371) نیز می­­گوید: «جمله" فتحنا" به صورت فعل ماضى است و نشان مى‏دهد كه اين امر به هنگام نزول آيات تحقق يافته بود، در حالى كه چيزى جز صلح حديبيه در كار نبود.»(ص.16) به نظر می­رسد وقتی صلح حدیبیه خود به تنهایی دستاوردهای فراوانی را عائد مسلمانان کرده است و از نظر لغوی و عرفی نیز مانعی برای اطلاق فتح بر صلح حدیبیه وجود ندارد(شوکانی،1414،ص.53 ؛طبرانى،2008،ص.48)، دلیلی ندارد تا ما مراد از فتح را، فتحی بدانیم که در زمان نزول سوره هنوز محقق نشده است و مجبور به توجیه و استدلال برای آن باشیم. علاوه بر این ما در این مقاله با بررسی مفاد صلح نامه حدیبه این نتیجه را بروشنی دریافت می­کنیم که فتح مکه خود از دستاوردهای صلح حدیبیه بود، که مدتی بعد به منصه ظهور رسید و محقق شد.

* + 1. صلح حدیبیه؛ بیشتر مفسران فریقین بدان معتقد شده­اند. (بحرانی،1415،ص. 79 ؛ عروسی،1415، ص. 473 ؛ سیوطی،1404،ص.68 ؛ صاوی،1410،ص.304 ؛ طبری،1412،ص. 44؛ قمي،1363،ص.314).

دو اشکال بر این دیدگاه وارد شده است. اشکال اول : اگر مراد از فتح، صلح حدیبیه است، پس چرا خداوند متعال، صلح که فعل رسول خدا (ص) است را به خود نسبت داده است؟ به این اشکال پاسخ های مختلفی داده شده است : 1- بخاطر اشاره به این نکته که فتح از ناحیه خدای عزوجل صورت گرفت نه بواسطه کثرت تعداد یا نفرات.(ابوحیان،1420،ص.482) 2- این اسناد مجازی است از باب اسناد ما للقابل برای فاعل موجود. چرا که در آن تعظیم امر صلح و شأن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم است. 3- ذکر فتح و اراده صلح استعاره مکنیه و یا استعاره تمثیلیه و از باب مجاز عقلی است. 4- چون همه افعال را مخلوق خداوند است پس در اینجا نیز اسناد حقیقی است و فاعل حقیقی صلح خدای متعال است . 5- جایز است که مراد از فتح همان مغلوب و خائف شدن مشرکین در صلح حدیبیه و درخواست صلح از ناحیه آنها باشد.که در این صورت واژه فتح مجاز است برای صلح ولی در عوض اسناد فتح به خداوند حقیقی است. 6- اسناد صلح به خداوند به خاطر اینست که صلح حدیبیه از امور عجیب و معجزه واری است که خدای متعال بر دست انبیائش (ع)خلق می­کند مانند پرتاب ریگها به سمت مشرکان توسط رسول الله (ص) که خدای متعال درباره آن فرمود:« و ما رميت إذ رميت و لكن الله رمى‏» (الأنفال/17) . 7- احتمال داده­اند که اراده در اینجا دخیل باشد و تقدیر کلام (اذا اردنا الفتح) باشد و در حقیقت اراده فتح به خدای متعال نسبت داده شده است. مانند آیه شریفه: «إذا قمتم إلى الصلاة» (المائدة/6) که تقدیر کلام (اذا اردتم ان تقوموا الی الصلاه) است. و آیه شریفه: «فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله‏ » (النحل/98) که تقدیر کلام (اذا اردت ان تقرأ القران) است. (آلوسی،1415،ص.239 و 240 و 242)

اشکال دوم : حمل واژه فتح بر معنای صلحی که در حديبية روی داد، خلاف ظاهر و مقتضاى آيه است چرا که ظهور فتح به صورت مطلق در ظفر و نصرت است نه صلح . از این رو نمی توان به صلح حدیبیه عنوان فتح داد.(علم الهدی،1431،ص.351 ؛ طبرانى،2008،ص.49)

پاسخ این اشکال، به وجوه مختلفی داده شده است:1- بر اساس گزارشهای تاریخی و روایات سبب نزول، اولین کسی که عنوان فتح را بر صلح حدیبیه اطلاق نموده، شخص پیامر خدا(ص) بود و برخی از اصحاب همان موقع در فتح بودن این صلح تردید کردند و زبان به اعتراض و طعنه باز نمودند. (ابن عاشور،1420،ص. 123 ؛ قاشی،1428،ص.577 ) و رسول الله (ص) نه تنها سخن کسانی که در فتح بودن آن تردید داشتند را بدترین سخن دانسته­؛ بلکه صلح حدیبیه را اعظم الفتوح نامیده­اند. (زمخشری،1407،ص.332؛ عروسی،1415،ص،49 ) چه بسا از همین نام گذاری پیامبر گرامی اسلام (ص) برخی از اصحاب و تابعین صلح حدیبیه را همان فتح مبین می­دانستند (و نه فتح مکه را) و به آن معترف بودند.( ابن کثیر،1419،ص.301 ؛طبری،1412،ص.45) 2- صلح و فتح هر دو در ظهور و غلبه بر مشرکین اشتراک دارند. بویژه اینکه برخی اخبار حاکی از اینست که مسلمانان با سنگ و تیری که به آنها پرتاب کردند آنها را وادار به دخول به خانه هایشان کردند. 3- صلح حدیبیه مقدمه و موجب فتح مکه شد از این رو نام فتح گرفته است. (آلوسی،1415،ص.239 ؛ فخر رازی،1420،ص.65) 4- چون مشرکان با مسلمانان اختلاط پیدا کردند و کلام آنها را شنیدند و اسلام در قلبها یشان جای گیر شد و در این سه سال افراد زیادی مسلمان شدند خود بزرگترین فتح بود.(آلوسی،1415،ص.239  )5- از آنجا که فتح در لغت به معنای گشودن چیزی است که بسته و مسدود است و چون صلح با مشرکان امر مسدود و متعذری بود تا زمانی که خدای متعال آن را گشود، فتح نامیده شده است در حقیقت میسر ساختن صلح همان فتح است.(بغوی،1420،ص.222) 6- صلح را فتح نامید بخاطر مصالحی که در آن بود و اموری که در نهایت به آن باز می­گردد.(ابن کثیر،1419،ص301 و 304) 7- چون صلح حدیبیه سبب برای فتح مکه است پس معنای (فتحنا لک) این گونه است که (ایجاد کردیم برای تو سبب فتح را) بنا براین فتح در معنای حقیقی خود نیست بلکه تسمیه مسبَّب به اسم سبب است. 8- فتح به معنای قضاء باشد، بنابراین (فتحنا لک) به معنای (قضینا لک) است. به این معنا که مقدَّر ساختیم(در صلح حدیبیه) که تو در آینده وارد مکّه شوی.9- فتح به همان معنای حقیقی خود باشد و چون در این صلح اموری بدست آمد که در سایر غزوه­ها نیامد به آن فتح گفته شده است. (جمل،1427،ص.207) 10- با وعده ای که خداوند متعال بوسیله این آیات دادند در صلح حدیبیه، همانجا اصحاب یقین کردند به فتح مکه . 11- به صلح حدیبیه فتح گفته شده است به طور مجاز مرسل به اعتبار اینکه سبب یا مئال فتح مکه یا فتح خیبر بود.(ابن عاشور،1420،ص.122) 12-:چون گاهی به صلح نیز فتح گفته می­شود، به آن فتح گفته­اند.(درویش،1415،ص.231)

علامه طباطبایی (1390)معتقد است: مراد از اين" فتح" به طورى كه قرائن كلام هم تاييد مى‏كند، فتحى است كه خدا در صلح حديبيه نصيب رسول خدا (ص) فرمود. تمامى پيشرفتهايى كه در اين سوره اشاره‏اى به آنها دارد،...مانند منت نهادن بر رسول خدا (ص) و مؤمنين، و مدح مؤمنين، و خشنوديش از بيعت ايشان، و وعده جميلى كه به ايشان داده كه در دنيا به غنيمت‏هاى دنيايى و در آخرت به بهشت مى‏رساند، و مذمت عربهاى متخلف كه رسول خدا (ص) خواست آنان را به سوى جنگ حركت دهد، ولى حاضر نشدند، و مذمت مشركين در اينكه سد راه رسول خدا و همراهيان آن جناب از داخل شدن به مكه شدند، و مذمت منافقين و تصديق خدا رؤياى رسول گراميش را، و همچنين اينكه مى‏فرمايد:" او چيزهايى مى‏داند كه شما نمى‏دانيد، و در پس اين حوادث فتحى نزديك قرار دارد" همه اينها اگر صريح نباشد نزديك به صريح است كه مربوط به خروج آن جناب از مدينه به سوى مكه كه منتهى به صلح حديبيه شد مى‏باشد.(ص.252) بنابراین اطلاق فتح بر صلح حدیبیه خلاف ظاهر نیست.

1. **بررسی مفاد صلح نامه حدیبیه**

قرینه دیگری که مفسران را به مراد از فتح در این آیه شریفه رهنمون می­سازد، بررسی متن توافق و دستاوردهای صلح حدیبیه است. بر اساس گزارشهای رسیده درباره مفاد صلح نامه حدیبیه، دراین پیمان موارد زیر خاطر نشان شده است: تا ده سال توقف جنگ و درگیری ،پیمانی مستحکم بین دو طرف که به هیچ وجه نقض نمی­گردد.2- از اين به بعد سينه‏هاى ما از كينه و نيرنگ پاك باشد، 3-نه ديگر به روى هم شمشير بكشيم، و نه يكديگر را اسير كنيم و مردم در بين هر دو طرف ايمن باشند، و از آزار يكديگر دست بردارند.4- هر كس از اصحاب محمد براى حج يا عمره به مكه آمد و يا جهت كسب وارد مكه شد، بر جان و مالش ايمن باشد، و هر كس از قريش به مدينه آمد، تا از آنجا به مصر و يا شام برود، بر جان و مالش ايمن باشد.5- هر كس از دو طرف دوست داشت كه داخل در عقد و بيعت محمد شود آزاد باشد، و هر كس كه از دو طرف خواست داخل در عقد و بيعت قريش شود آزاد باشد. 6- هرکسی از قریش بدون اذن مولایش به اصحاب محمد(ص) ملحق شود بازگردانده می شود و هرکس از اصحاب محمد(ص) به قریش ملحق شود باز گردانده نمی­شود.7- دین اسلام( به رسمیت شناخته شده و) به طور علنی در مکه ظهور و بروز دارد و کسی بر دینش وادار یا مورد آزار و اذیت قرار نمی گیرد.8- محمد (ص) و اصحابش در آن سال از مکه باز می­گردند و در سال بعد برای سه روز در مکه بدون همراه داشتن سلاح جنگی آزادانه مناسک را انجام خواهند داد.( ماتریدی،1426،ص.291 ؛ابن شهر آشوب ،1376،ص.175 ؛ کاشانی،1351،ص. 359)

**3-1- موقعیت مسلمانان و مشرکان در صلح حديبيه**

توجه و مقایسه موقعیت و جایگاه مشرکان قریش با مسلمانان مدینه، دستاوردهای این صلح را بهتر روشن می­کند.بافت جمعیتی مدینه تشکیل شده از دو قوم بزرگ اوس و خزرج به همراه مسلمانان مهاجر و یهودیان مدینه است که البته بخش مهمی از جمعیت مسلمانان را نیز منافقان مدینه تشکیل می­دادند. به طوریکه هنگام خروج پیامبرگرامی اسلام از مدینه به سمت مکه به جهت عمره (بدون تدارک جنگی) در سال ششم هجری تنها (1500-1300) نفر با حضرت خارج شدند ( ابن شهر آشوب،1376،ص.175 ؛ طبری،بی­تا،ص.255 ؛ طوسی،1409،ص.426) و در میانه راه حضرت هر کسی را که میدیدند دعوت به پیوستن به ایشان می­کردند، اما کسی به حضرت ملحق نمی­شد چرا که امیدی به بازگشت دوباره آنها به مدینه نمی­رفت.(قمى،1363، ص 309 ). در برخی گزارش ها ذکر شده که یکی از فرستادگان قریش به حضرت گفت:« من قيافه‏هايى در لشكرت مى‏بينم كه از سر و رويشان مى‏بارد كه در هنگام خطر پا به فرار بگذارند.»(نظام الاعرج،1416،ص.143و144) از این رو و نیز با توجه به سوء سابقه­ای که مسلمانان در برخی جنگها بویژه جنگ احد بروز داده بودند، رسول الله(ص) هنگام بیعت رضوان، بیعت بر عدم فرار و موت گرفتند.( ابن هشام،1383،ص.780 ؛ احمد حنبل،بی­تا،ص. 292 ؛ طبری،بی­تا،ص.280 ) و زمانی که مسلمانان از ورود به مکه بازداشته شدند و رسول الله(ص) دستور حلق و قربانی در همان محل حدیبیه دادند، بسیاری از اصحاب از اجرای این دستور سر باز زدند که موجب ناراحتی حضرت شد. و برخی از بزرگان مهاجرین به شدّت در اصل اسلام و رسالت رسول خدا به تردید افتادند و زبان به اعتراض وطعنه گشودند.(سیوطی،1404،ص. 68 ؛ عروسی،1415،ص. 48) که همه اینها قرائنی بر ضعف ایمان در دل عده قابل توجهی از مسلمانان است.

از طرف دیگر مشرکان در سرزمین و شهر خود( مکه) هم از نظر تعداد نفرات و استعداد و تدارک قوای نظامی به مراتب بیشتر از مسلمانان بودند و هم انگیزه مضاعفی برای دفاع از آن و گرفتن انتقام کشته های جنگ­های قبلی داشتند، از این رو به نظر می­رسد این مهم آنها را از موقعیت بهتری برای نبرد و از میان برداشتن مسلمانان برخوردار کرده بود. (سید قطب،1425،ص.3317)

علامه طباطبایی(1390) در این زمینه معتقد است: بيرون شدن رسول خدا (ص) و مؤمنين به منظور حج خانه خدا، عملى بسيار خطرناك بود، آن قدر كه اميد برگشتن به مدينه عادتا محتمل نبود، و آيه‏" بل ظننتم أن لن ينقلب الرسول و المؤمنون إلى أهليهم أبدا" به همين معنا اشاره مى‏كند، چون مسلمانان عده‏اى قليل، يعنى هزار و چهار صد نفر بودند و با پاى خود به طرف قريش مى‏رفتند، قريشى كه داغ جنگ بدر و احد و احزاب را از آنان در دل دارند، قريشى كه داراى پيروانى بسيارند و نيز داراى شوكت و قوتند، و مسلمانان كجا مى‏توانند حريف لشكر نيرومند مشركين، آن هم در داخل شهر آنان باشند؟ و ليكن خداى سبحان مساله را به نفع رسول خدا (ص) و مؤمنين و به ضرر مشركين تغيير داد.(ص.252)

در چنین شرایطی پیمان نامه صلح بین مشرکان و مسلمانان امضاء شد. که با توجه به مفاد صلح نامه دستاوردهای آن را می­توان بدین گونه عنوان نمود:

3-2- **دستاوردهای صلح حدیبیه**

1. شخص پیامبر گرامی اسلام دستاورد این صلح را بدین گونه توصیف می­نماید: مشركان راضى شدند كه شما را براحتى از سرزمين خود دور سازند و با تضرع و زارى به شما امان دهند در حالی که از شما حركتى ديده بودند كه برايشان ناخوشايند بود.( زمخشری،1407،ص.332 ؛ عروسی،1415،ص.48 ) به نظر می­رسد همین وحشت قريش از درگيرى با سپاه هزار و چهارصد نفرى پيامبر ص كه هيچ سلاح مهم جنگى با خود نداشتند و پذيرفتن شرائط صلح خود عامل مهمى براى تقويت روحيه طرفداران اسلام و شكست مخالفان بود كه تا اين اندازه از مسلمانان حساب بردند.
2. شکست راهبردی مشرکان؛ تا پیش از این قرار داد، مشرکان در تمامی این سالها ، راهبرد محو و از میان برداشتن مسلمانان را اتخاذ و دنبال می­کردند. اما با درخواست انعقاد پیمان نامه صلح در حقیقت تغییر راهبرد داده و تسلیم قدرت مسلمانان شده و ایشان را به رسمیت شناخته و راهبرد تعامل با مسلمانان را در پیش گرفتند، که نشان دهنده ضعف و اعتراف به شکست آنان در راهبرد و استراتژی گذشته مشرکان است. و این در حالی بود که آنها در ظاهر از نظر قوا و استعداد نظامی و موقعیت سوق الجیشی دست بالا را داشتند و پیشنهاد یا هرگونه انعقاد صلح از ناحیه آنها امری بعید و دور از ذهن به نظر می­رسید. چه بسا برخی از مفسران از این حیث صلح حدیبیه را فتح نامیده­اند. همان­گونه که فرّاء می­گوید:« معناى فتح در لغت: گشودن امر بسته و مسدود است، و صلحی که با مشركان در حديبيه صورت گرفت امری مسدود و بسیار متعذر بود که خدای متعال آن را گشود.»(شوکانی،1414،ص.53)
3. به رسمیت شناختن دین اسلام؛ پیش از صلح حدیبیه هیچ کس در مکه نه جرأت اظهار و نه تبلیغ اسلام را داشت. در غیر این صورت، خود و خانواده اش به شدت مورد آزار و شکنجه مشرکان قرار می­گرفت. بعد از صلح حدیبیه مشرکان متعهد شدند که دین اسلام( به رسمیت شناخته شده و) به طور علنی (در مقابل چشمانشان)در مکه(که پایگاه اصلی شرک و بت پرستی بود) ظهور و بروز داشته باشد و کسی بر دینش وادار یا مورد آزار و اذیت قرار نگیرد. به نظر نگارنده این بند از صلح نامه مهمترین برگ برنده رسول الله(ص) و اشتباه فاحش راهبردی مشرکان بود که در حقیقت سند تسلیم شدن مشرکان و تسلیم کردن شهر مکه به رسول الله(ص) بود. رسول الله (ص) از این فرصت اختلاط آزادانه مشرکان با مسلمانان کمال استفاده را برد و با تبلیغ و ترویج اسلام سبب شد تا مردمان زیادی از داخل شهر مکه با احساس امنیت و بدون ممانعت و آزار مشرکان کلمات حق خداوند را بشنوند و به دین اسلام درآیند.(ابن کثیر،1419، ص: 304 ؛ ابو حیان،1420،ص.483)
4. مقدمه فتح خیبر؛ پس از انعقاد صلح با مشرکان مکه به عنوان خطرناک ترین دشمنان رسول الله(ص) و تامین امنیت از ناحیه آنها، تمرکز پیامبر خدا(ص) بر برخورد باخائنان از یهودیان مدینه صورت گرفت و منجر به فتح خیبر شد، از این رو رسول خدا(ص) (بر اساس برخی گزارشها) غنایم خیبر را بین اهل حدیبیه تقسیم کرد و به متخلفان از حدیبیه نداد.(ابوحیان،1420،ص: 483) و چه بسا از این جهت برخی مفسران مراد از فتح در آیه شریفه را فتح خیبر دانسته اند(ابن جوزی،1422،ص.125 ؛ طبرسی،1372، ص.167)
5. مقدمه فتح مکه؛ به نظر می رسد این صلح، مؤثرترين عامل براى فتح مكه در سال هشتم هجرى شد، چرا که جمع كثيرى از مشركين در اين دو سال بين" صلح حدیبیه و فتح مكه" اسلام آوردند، علاوه بر اين، سال بعد از صلح، يعنى سال هفتم هجرى، خيبر و آبادیهای اطرافش را هم فتح كردند، و مسلمانان شوكتى بيشتر يافتند، و دامنه اسلام وسعتى روشن يافت، و نفرات مسلمين بيشتر شد، و آوازه‏شان منتشر شد، و بلاد زيادى را آزاد كردند. آن گاه در سال هشتم رسول خدا (ص) براى فتح مكه حركت كرد، در حالى كه به جاى هزار و چهار صد نفر در صلح حديبيه، ده و يا دوازده هزار نفر لشكر داشت.(ابن عاشور،1420،ص.121 ؛ کاشانی،1351،ص. 359 ) و چه بسا برخی مفسران ، دلیل نام گذاری صلح حدیبیه به فتح را از این جهت دانسته اند که، صلح حدیبیه آغازی بر فتوحات بعدی شده است.(جزایری،1416،ص.94)
6. توقف ده ساله جنگ و درگیری ؛ سبب شد تا امکانات و منابع و نیروی انسانی که تا پیش از این صرف جنگ با مشرکان مکّه می­شد و از میان می­رفت و یا فرسوده می­شد، اکنون در خدمت بازسازی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه نوپای آن روز مدینه قرار بگیرد و امکانات لازم برای ترویج فرهنگ اسلامی را مهیا سازد. و از این رهگذر افراد بسیاری با اسلام آشنا شده و به جمع پیروان رسول الله (ص) پیوستند. به گونه ای که تعداد نفرات مسلمانان هنگام فتح مکه حدود ده برابر زمان صلح حدیبیه بود.(صادقی ،1406، ص.145 )
7. امتیاز انجام آزادانه مناسک حج ؛ از دیگر مفاد صلح نامه این بود که محمد (ص) و اصحابش در آن سال از مکه باز می­گردند و در سال بعد برای سه روز در مکه بدون همراه داشتن سلاح جنگی آزادانه مناسک را انجام خواهند داد.این امتیاز، دستاورد بزرگی بود برای کسانی که از خانه و دیار خود رانده شده و از انجام مناسک حج که برای آنها از ارزش بالایی برخوردار بود منع شده بودند. و در فاصله زمانی نزدیک یا حتی دور، تصور این که بدون جنگ و خونریزی و حتی با جنگ و خونریزی، بتوانند وارد خانه و دیار خود در مکه شوند، نمی­رفت. و حتی احتمال این­که بتوانند سالم به مدینه باز گردند نیز کم بود. (صادقی،1406،ص.145 ؛قمی،1363،ص. 309 )
8. امتیاز امنیت جانی؛ از دیگر مفاد صلح نامه تامین جانی مسلمانان بود، که نه ديگر به روى هم شمشير بكشند، و نه يكديگر را اسير كنند و مردم در بين هر دو طرف ايمن باشند، و از آزار يكديگر دست بردارند. این در حالی بود که مشرکان همچنان کینه کشته شدگان خود در بدر و أحد و أحزاب را در دل داشتند.
9. گرفتن امتیاز امنیت تجاری و اقتصادی؛ از دیگر مفاد صلح نامه تامین امنیت اقتصادی مسلمانان بود، که هر كس از اصحاب محمد براى حج يا عمره به مكه آمد و يا جهت كسب وارد مكه شد، بر جان و مالش ايمن باشد، و هر كس از قريش به مدينه آمد، تا از آنجا به مصر و يا شام برود، بر جان و مالش ايمن باشد.
10. امتیاز امنیت اجتماعی؛ از دیگر مفاد صلح نامه تامین امنیت اجتماعی مسلمانان بود و مشرکان متعهد شدند هر كس از دو طرف دوست داشت كه داخل در عقد و بيعت محمد شود آزاد باشد، و هر كس كه از دو طرف خواست داخل در عقد و بيعت قريش شود آزاد باشد.
11. انعقاد این صلح نامه، در عمل به فريب‏خوردگان مكه نشان داد كه مسلمانان جنگ طلب نیستند و براى شهر مقدس مكه و خانه خدا احترام فراوان قائلند و آوازه صلح‏طلبى پيامبر (ص) اقوام مختلفى را كه برداشت غلطى از اسلام و شخص پيامبر (ص) داشتند را به تجديد نظر وادار كرد، و امكانات وسيعى از نظر تبليغاتى به دست مسلمانان افتاد و همين امر سبب جلب قلوب جمع كثيرى به سوى اسلام شد.
12. بعد از ماجراى حديبيه پيامبر ص نامه‏هاى متعددى به سران كشورهاى بزرگ ايران و روم و حبشه، و پادشاهان بزرگ جهان نوشت، و آنها را به سوى اسلام دعوت كرد، و اين به خوبى نشان مى‏دهد كه تا چه حد صلح حديبيه اعتماد به نفس به مسلمين داده بود كه نه تنها در جزيره عرب كه در دنياى بزرگ آن روز راه خود را به پيش مى‏گشودند.

بنابراین دستاوردهای صلح حدیبیه را در مجموع می توان فتح الفتوح سیاسی دانست که پس از نمایش اقتدار در میدان، از طریق مذاکره با دشمن بدست آمد .از این رو نیازی نیست برای مناسبت با واژه فتح ، با توجیهات مختلف آن را بر فتح مکه حمل کرد. از آنجا که چنین فتحی در حوزه سیاست قلمداد می­شود، علت آن (غفران ذنب)نیز به مناسبت در حوزه سیاسی باید تفسیر شود، تا رابطه معنایی علت و معلولی آن حفظ شود. در غیر این صورت میان علت(غفران) و معلول(فتح) ارتباط معنایی معقولی نمی­توان تصور کرد.

1. **مراد از ذنب**

اکنون این سوال مطرح می شود که آیا حمل غفران ذنب بر معنای سیاسی، در لغت و قرآن کریم مویدی دارد؟

* 1. **ذنب در لغت**: راغب ذَنوب را اسب دراز دم و دلو دمدار گفته و مي­گويد بطور استعاره در معناى نصيب بكار ميرود.(راغب،1412،ذیل واژه) صحاح آنرا اسب دراز دم، نصيب، دلو پر از آب و غيره گفته است.(جوهری،1376،ذیل واژه)قاموس: اسب دم كلفت، روز پر شر، دلويكه آب دارد. نصيب و غيره معنى كرده است. و نصيب عذاب را ذنوب گفته‏اند زيرا مثل دم در آخر است(فیروزآبادی،1426،ذیل واژه)‏ بنابراین حمل واژه ذنب بر عمل سیاسی که تبعات سیاسی نیز بدنبال دارد از نظر لغوی مانعی ندارد.
  2. **ذنب (سیاسی) در قرآن** : در قرآن کریم نیز ماجرای قتل قبطی توسط حضرت موسی علیه السلام می­تواند شاهدی بر این معنا باشد. چرا که قبطى مشرك و بت‏پرست بود و با فردى خداپرست در مقام زد و خورد و ستيز برخاسته و تصميم قتل فردى خداپرست را داشته است بنابراین محارب محسوب می­شود. گذشته از اينكه فرد بنى اسرائيلى درخواست كمك از موسى نموده و موسى عليه السلام نيز بدرخواست مظلومانه وى پاسخ داده وارد زد و خورد گرديد در آن ميان قبطى كشته شد. در اين حال بطور حتم بر حسب حكم خرد و مستقلات عقليه قتل قبطی در اين حال مانعى نداشته است. گرچه در اثر انتشار خبر قتل قبطى در شهر مصر انعكاس سوئى بر آن مترتب شد و تبعات سنگینی را برای حضرت موسی علیه السلام بدنبال داشت. (حسینی،1404،ص.15)

از این رو در این کلام حضرت موسی علیه السلام(لَهُم عَلیَّ ذنبٌ) ذنب به معنای عرفی نیست بلکه یا از این جهت که از نظر قوم فرعون گناه محسوب می­شد ذنب(سیاسی) نامیده شده است. (مهائمی،1403،ص.87) و در واقع نه تنها گناهی نبود بلکه دفاع از مظلوم و واجب هم بود. و یا از این جهت که تبعات وسیعی بر حضرت موسی علیه السلام به دنبال داشت ذنب(متناسب با معنای لغوی) نامیده شده است .(آلوسی،1415،ص.66 ؛ ابن عجیبه،1429،127 ؛ شیخ علوان،1999،ص.39)

همچنین در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که در پاسخ مامون فرمودند: « در نظر مشركين عرب هيچ كس گناهكارتر و گناهش عظيم‏تر از رسول خدا (ص) نبود، براى اينكه آنها سيصد و شصت خدا داشتند، و رسول خدا كه آمد همه آنها را از خدايى انداخت و مردم را به اخلاص خواند، و اين در نظر آنها بسيار سنگين و عظيم بود، گفتند:" أ جعل الآلهة إلها واحدا إن هذا لشي‏ء عجاب و انطلق الملأ منهم أن امشوا و اصبروا على آلهتكم إن هذا لشي‏ء يراد ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة إن هذا إلا اختلاق‏ آيا آن همه خدا را يكى كرده اين خيلى شگفت‏آور است بزرگانشان براى تحريك مردم به راه افتادند كه برخيزيد و از خدايان خود دفاع كنيد كه اين وظيفه‏اى است مهم، ما چنين چيزى را در هيچ كيشى نشنيده‏ايم اين جز سخنى خود ساخته نيست".»( صدوق ،1404،ص. 180 )

از این رو برخی از مفسران معتقد شدند که مراد از ذنب در سوره فتح نیز یا گناه­هایی است که مشرکان مکه و قریش برای رسول الله(ص) بر می­شمردند. (جزایری،1388،ص.530 ؛مغنیه،1424،ص.83 ) همان­گونه که مکارم شیرازی(1371) می­گوید:« در مورد پيامبر اسلام ص اين نسبتهاى ناروا و گناهان پندارى بسيار فراوان بود، او را جنگ طلب، آتش‏افروز، بى اعتنا به سنتهاى راستين، غير قابل تفاهم، و مانند آن مى‏شمردند .» (ص.20) و همچنین قاطع رحم و تفرقه ساز(جرجانی،1430،ص.728). و یا مراد دعوت توحیدی است که تبعات آن دامن گیر رسول الله (ص) شده بود و به موجب آن مورد آزار و اذیت مشرکان قرار می­گرفت.(صادقی،1406، ص.152 ؛کاشانی،1351،ص: 363)

هر چند این معنای دوم با معنای لغوی مناسبت بیشتری دارد اما به نظر می­رسد که جمع این دو معنی نیز با هم منافات نداشته باشد. همان گونه که علامه طباطبایی(1390) در بیان مراد از این ذنب معتقد است: قيام رسول خدا به دعوت مردم، و نهضتش عليه كفر و وثنيت، از قبل از هجرت و ادامه‏اش تا بعد از آن وجنگهايى كه بعد از هجرت با كفار مشرك به راه انداخت، عملى بود داراى آثار شوم، و مصداقى بود براى كلمه" ذنب"...آنها زوال مليت و انهدام سنت و طريقه خود را، و نيز خون‏هايى كه از بزرگان ايشان ريخته شده، از ياد نمى‏بردند، و تا از راه انتقام و محو اسم و رسم پيامبر كينه‏هاى درونى خود را تسكين نمى‏دادند، دست بردار نبودند (ص.254)

بنابراین می­توان نتیجه گرفت: غفران ذنب در همان حوزه سیاست ، معنای معقولی پیدا می­کند و آن ازاله و محو نمودن تبعات همان ذنوب سیاسی است که مشرکان برای حضرتش معتقد بودند و این معنی با اصل در معنای لغوی غفران( محو اثر) (مصطفوی،1368،ذیل واژه) نیز مناسبت دارد. از این رو حمل غفران ذنب نیز بر معنای عرفی آن صحیح نیست. بر این اساس برای غفران ذنب دو معنی می­توان تصور نمود:

الف)اینکه با صلح حدیبیه مشرکان پی به حقانیت دین اسلام بردند و متوجه شدند حضرت در دعوت خود صادق است و آنها بودند که خطا می­کردند و از این رو دست از اتهامات و ذنوبی که برای رسول الله به ناحق معتقد بودند برداشتند و توبه کردند.(طیب،1369،ص.197 ؛ مغنیه،1424،ص.83 )همچنان که مکارم(1371) معتقد است: صلح حديبيه به خوبى نشان داد كه آئين او بر خلاف آنچه دشمنان مى‏پندارند يك آئين پيشرو و الهى است،... پايانگر ظلم و ستم و جنگ و خونريزى است. او به خانه خدا احترام مى‏گذارد، ...و اگر دشمنانش جنگ را بر او تحميل نكنند او طالب صلح و آرامش است. به اين ترتيب فتح حديبيه تمام گناهانى ...كه قبل از اين ماجرا و حتى در آينده ممكن بود به او نسبت دهند همه را شست، و چون خداوند اين پيروزى را نصيب پيامبر ص نمود مى‏توان گفت خداوند همه آنها را شستشو كرد.(ص.20)

ب) اینکه غفران بدین صورت است که بعد از ظهور و غلبه رسول الله (ص) قدرت و شوکت و نیروی قریش از بین رفت و توان مقابله و آزار و اذیت حضرتش از آنان گرفته شد و در نتيجه گناهانى را كه رسول خدا (ص) در نظر مشركين داشت پوشانيد، و آن جناب را از شر قريش ايمنى داد.(رازی،1408،ص.326 ؛ طباطبایی،1390،ص254 ) همان گونه که در روایت امام رضا علیه السلام به آن اشاره شده است که حضرت می­فرمایند: «پس آنچه نزد آنها گناه رسول الله(ص) شمرده می­شد با غلبه حضرت بر آنها مغفور واقع شد.»( صدوق ،1404،ص. 180 )

اما این نکته که در روایت امام رضا (ع) غفران پس از فتح مکه و غلبه مسلمانان رخ داده است، منافاتی با صلح حدیبیه دانستن فتح در آیه شریفه ندارد، چرا که با تحلیلی که در این مقاله از مفاد و بندهای پیمان نامه صلح حدیبیه و دستاوردهای آن ارایه شد، روشن شد که در حقیقت کلید فتح مکه با بندهایی که پیامبر گرامی اسلام در آن معاهده گنجانده بود، در همان صلح حدیبیه به رسول الله (ص) تقدیم شد و فتح مکه بدون خونریزی از استمرار و تحقق یافتن دستاوردهای همان صلح حدیبیه است. و فعل مضارع (لیغفر) و(ما تاخر) نیز چه بسا به تاخر از همین صلح حدیبیه و استمرار و تحقق دستاوردهای این معاهده در آینده اشاره داشته باشد، همان­گونه که علامه طباطبایی(1390) به آن اشاره دارد.(ص.254).بر این اساس معانی مختلف دیگری که برخی مفسران برای ذنب ارایه داده­اند به دلیل عدم ارتباط معقول با (فتح) در صدر آیه نمی­تواند صحیح باشد.

**نتیجه:**

بررسی ها نشان از آن داشت که رابطه غفران ذنب با فتح در صدر آیه، علت و معلولی است و چون مراد از فتح در آیه شریفه، صلح حدیبیه است. و بررسی مفاد پیمان نامه حدیبیه روشن ساخت که دستاوردهای سیاسی بسیار بزرگی با این صلح بدست آمده که شایسته نامبرداری به فتح الفتوح سیاسی است، همان­گونه که برای اولین بار شخص رسول الله(ص) نام فتح را بر آن نهاده است. بنابراین علت این فتح، که غفران ذنب است نیز در همین حوزه سیاست معنای معقولی پیدا می­کند، تا بدین وسیله پیوند میان علت(غفران) و معلول(فتح)، حفظ شود. از این رو معانی مختلف دیگر که این ارتباط و پیوند را بدست نمی­دهند،نمی­توانند صحیح باشند.

**کتابنامه**

1. آل‏غازى، عبدالقادر(1382).بيان المعانى(جلد4 ).دمشق:مطبعه الترقي.
2. آلوسى، محمود بن عبدالله(1415) روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني ( جلد13 و10)بیروت: دار الكتب العلميه،
3. ابوالسعود، احمد بن محمد (1983)ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم(جلد‏8)بیروت: دار إحياء التراث العربي‏.
4. ابوحيان، محمد بن يوسف‏(1420). البحر المحيط فى التفسير(جلد9).بیروت:دار الفكر.
5. ابوحيان، محمد بن يوسف(1407). تفسير النهر الماد من البحر المحيط، القسم‏الثانى(‏جلد‏2)بیروت: دار الجنان‏.
6. ابوالفتوح رازى، حسين بن على(1408). روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن(جلد‏17)مشهد: آستان قدس رضوى.
7. ابن‏ادريس، محمد بن احمد (1409).المنتخب من تفسير القرآن و النكت المستخرجة من كتاب التبيان‏(جلد2). قم: كتابخانه عمومى حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى.
8. ابن هشام، جمال الدین(1410). مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب.قم:مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
9. ابن هشام،ابو محمد عبد الملک(1383)السیره النبویه(جلد3).مصر : مكتبة محمد علي صبيح وأولاده.
10. ابن‏عاشور، محمدطاهر(1420). التحرير و التنوير( جلد‏26)بیروت: مؤسسة التاريخ العربي‏.
11. ابن‏كثير، اسماعيل بن عمر(1419). تفسير القرآن العظيم(جلد‏7)بیروت: دار الكتب العلميه.
12. ابن‏جوزى، عبدالرحمن بن على (1422).زاد المسير فى علم التفسير(جلد‏4 )بیروت: دار الكتاب العربي‏.
13. ابن شهر آشوب(1376). مناقب آل أبي طالب(جلد1)نجف : الحيدريه .
14. ابن حنبل،احمد(بی تا). مسند احمد(جلد3)بیروت : دار صادر.
15. ابن‏عجيبه، احمد(1419) البحر المديد فى تفسير القرآن المجيد(جلد‏4)قاهره.
16. ابن منظور،جمال الدین محمد(1414).لسان العرب(جلد‏2).بیروت:دار صادر.
17. ابن‏ادريس، محمد بن احمد (1409).المنتخب من تفسير القرآن و النكت المستخرجة من كتاب التبيان‏(جلد2). قم: كتابخانه عمومى حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى( ره).
18. بحرانى، هاشم بن سليمان(1415) البرهان في تفسير القرآن(جلد‏5 و3)قم: موسسة البعثه.
19. بغوى، حسين بن مسعود(1420) تفسير البغوى(جلد‏4)بیروت: دار إحياء التراث العربي‏.
20. بيضاوى، عبدالله بن عمر(1418).أنوار التنزيل و أسرار التأويل(جلد5).بیروت: دار إحياء التراث العربي‏.
21. پانى‏پتى، ثناءالله(1412) تفسیر مظهری(جلد9 )کویته:مكتبة رشديه.
22. ثعالبى، عبدالرحمن بن محمد(1418) تفسير الثعالبى(جلد‏5)بیروت: دار إحياء التراث العربي‏.
23. جرجانى، حسين بن حسن (1378).جلاء الأذهان و جلاء الأحزان(جلد‏9)تهران: دانشگاه تهران.
24. جرجانى، عبدالقاهر بن عبدالرحمن‏(1430)درج الدرر فى تفسير القرآن العظيم‏(جلد1).عمان:دارالفکر.
25. جزايرى، ابوبكر جابر(1416).(ايسر التفاسير لكلام العلى الكبير(جلد‏5)مدینه: مكتبة العلوم و الحكم‏.
26. جزايرى، نعمت‏الله بن عبدالله(1388). عقود المرجان في تفسير القرآن( جلد‏4)قم: نور وحى.
27. جمل، سليمان بن عمر(1427).الفتوحات الإلهية بتوضيح تفسير الجلالين للدقايق الخفية(جلد‏7)بیروت: دار الكتب العلميه.
28. جوهری،اسماعیل بن حماد(1376).الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه.بیروت:دارالعلم للمللایین.
29. حسنی همدانی،محمد(1404)انوار درخشان در تفسير قرآن(جلد‏12).تهران:لطفی.
30. حدادى، احمد بن محمد(1408).المدخل لعلم تفسير كتاب الله تعالى. دمشق:دارالقلم.
31. حقى برسوى، اسماعيل بن مصطفى‏(بی­تا). تفسير روح البيان(جلد‏9)بیروت: دار الفكر.
32. خليل بن أحمد،ابی عبد الرحمن( بی تا).كتاب العين( جلد‏3)بی جا:بی­نا.
33. درويش، محى‏الدين‏(1415). اعراب القرآن الكريم و بيانه(جلد‏9)حمص: الارشاد.
34. راغب اصفهانى، حسين بن محمد(1412).مفردات ألفاظ القرآن. بیروت: دار الشاميه.
35. رحمان ستایش،محمد کاظم،وشیخ بهایی،محمد مجید(1395). بررسی تطبیقی روایات تفسیری آیه ذنب النبی بر پایه قواعد تفسیری،دوفصلنامه تفسیر تطبیقی دانشگاه قم،2(4)،159-185.
36. زمخشرى، محمود بن عمر(1407). الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل(جلد4).بیروت:دارالکتب العربی.
37. سمين، احمد بن يوسف‏(1414) الدر المصون فى علوم الكتاب المكنون(جلد‏6)بیروت: دار الكتب العلميه.
38. سمين، احمد بن يوسف‏(1414) عمده الحفاظ فى تفسير اشرف الالفاظ (جلد‏3 ). بيروت:عالم الکتب.
39. سید قطب،محمد(1425).فى ظلال القرآن( جلد‏6)بیروت: دار الشروق‏.
40. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى‏بكر(1404). الدر المنثور فى التفسير بالماثور(جلد6).قم: كتابخانه عمومى حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى.
41. شعراوى، محمد متولى‏(1991)،تفسير الشعراوى(جلد11).بیروت: اخبار اليوم، اداره الكتب و المكتبات‏.
42. شوکانی ،محمد(1414).فتح القدير(جلد‏5)دمشق: دار ابن كثير.
43. شيبانى، محمد بن حسن‏(1413).نهج البيان عن كشف معانى القرآن‏(جلد5).قم:الهادی.
44. شيخ‏زاده، محمد بن مصطفى (1419). حاشيه محيى الدين شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى( جلد‏7)بیروت: دار الكتب العلميه.
45. شيخ علوان، نعمه‏الله بن محمود(1999). ‏الفواتح الإلهيه و المفاتح الغيبية(جلد‏2)قاهره: دار ركابي للنشر.
46. صادقى تهرانى، محمد(1406) الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن و السنه(جلد‏27)قم: فرهنگ اسلامى‏.
47. صاوى، احمد بن محمد(1410) تفسير النسائى( جلد‏2)بیروت: مؤسسة الكتب الثقافيه.
48. صاوى، احمد بن محمد(1427). حاشية الصاوى على تفسير الجلالين(جلد‏4)بیروت: دار الكتب العلميه،
49. صدوق،محمد(1404). عیون اخبار الرضا(جلد 2).بیروت: مطابع مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
50. طباطبايى، محمدحسين(1390)الميزان في تفسير القرآن(جلد‏18)بیروت: مؤسسه الأعلمي للمطبوعات‏.
51. طبرانى، سليمان بن احمد (2008). تفسير القرآن العظيم الطبرانى(جلد‏6)اربد: دار الكتاب الثقافي‏.
52. طبرسى، فضل بن حسن‏(1372). مجمع البيان في تفسير القرآن(جلد‏9)تهران: ناصر خسرو.
53. طبری،محمد بن جریر(بی تا).تاریخ طبری( جلد2 )بیروت : مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
54. طبرى، محمد بن جرير(1412) (جامع البيان فى تفسير القرآن( جلد26 )بیروت: دار المعرفه.
55. طوسى، محمد بن حسن(بی تا). التبيان في تفسير القرآن(جلد9 )بیروت: دار إحياء التراث العربي‏.
56. طوسی]محمد بن حسن(1409) الخلاف(جلد2)قم:مؤسسة النشر الإسلامى.
57. طيب، عبدالحسين‏(1369).اطيب البيان فى تفسير القرآن(جلد‏12)تهران: اسلام.
58. عروسی، علی بن حمعه(1415).تفسير نور الثقلين(جلد‏5و 4)قم: اسماعيليان‏.
59. علم‏الهدى، على بن الحسين‏(1431). نفائس التأويل( جلد‏3)بیروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات‏.
60. فخر رازى، محمد بن عمر(1420). التفسير الكبير(ج‏28)بیروت: دار إحياء التراث العربي.‏
61. فيروزآبادى، مجد الدين أبو طاهر محمد بن يعقوب (1426).القاموس المحیط.بیروت: مؤسسه الرساله للطباعه والنشر والتوزيع.
62. فيض كاشانى، ملا محسن(1415) تفسير الصافي(جلد‏5)تهران: مكتبه الصدر.
63. قاشى، حيدر بن على (1428).المعتمد من المنقول فيما اوحى الى الرسول صلى الله عليه و سلم، بیروت: دار الكتب العلميه.
64. قرشى بنابى، على‏اكبر (1371).قاموس قرآن(جلد3).تهران:‏دار الكتب الإسلاميه.
65. قرطبي،محمد بن احمد(1364)الجامع لاحکام القران (جلد 16).تهران: ناصر خسرو.
66. قمی ؛علی بن ابراهیم(1363). تفسير القمي(جلد‏2 و3)قم: دار الكتاب‏.
67. قونوى، اسماعيل بن محمد(1422).حاشية القونوى على تفسير الإمام البيضاوى و معه حاشيه ابن التمجيد( جلد‏18).بیروت: دار الكتب العلمیه.
68. كاشانى، فتح‏الله(1351). منهج الصادقين في إلزام المخالفين( جلد8).تهران: كتابفروشى اسلاميه.
69. كرمى، محمد (1402)،التفسير لكتاب الله المنير(جلد7).قم: چاپخانه علمیه.
70. ماتريدى، محمد بن محمد(1426).تأويلات أهل السنة(جلد‏9)بیروت: دار الكتب العلميه.
71. ماوردى، على بن محمد(بی تا). النكت و العيون تفسير الماوردى(جلد‏5).بیروت: دار الكتب العلميه.
72. مجلسى، محمدباقر (بی­تا). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار(جلد68).بیروت: دار إحياء التراث العربي .
73. محلى، محمد بن احمد (1416).تفسير الجلالين بیروت: مؤسسة النور للمطبوعات‏.
74. مصطفوی،حسن(1368). التحقیق فی کلمات القران الکریم(جلد7و 9). تهران:وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
75. مغنيه، محمدجواد، التفسير الكاشف(1424). التفسير الكاشف(جلد‏7)قم: دار الكتاب الإسلامي.
76. مقاتل بن سليمان(1423). تفسير مقاتل بن سليمان(جلد‏4)بیروت:دار إحياء التراث العربي‏.
77. مكارم شيرازى، ناصر(1371) تفسير نمونه(جلد 22)تهران:دار الكتب الإسلاميه.
78. مهائمى، على بن احمد (1403).تبصير الرحمن و تيسير المنان(جلد2 ).بیروت: عالم الكتب .
79. میبدی،احمد بن محمد(1371). كشف الاسرار و عدة الابرار (جلد9)تهران: امير كبير.
80. نحاس، احمد بن محمد(1421). اعراب القرآن(جلد 4)بیروت: دار الكتب العلمية.
81. نظام الاعرج، حسن بن محمد(1416). تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان(جلد‏6)بیروت: دار الكتب العلميه.
82. نيشابورى، محمود بن ابوالحسن (1410).وضح البرهان فى مشكلات القرآن(جلد‏2)بیروت: دار القلم‏.
83. واحدى، على بن احمد(1411)اسباب نزول واحدی.بیروت: دار الكتب العلميه.

|  |
| --- |
|  |